



كد خبر : 9892906



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۱۰ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 9 (1396/11/10)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْأَلَمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ
الرُّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ
جَهَنَّمُ يَضَلُّونَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ(8) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَلَمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ
الرُّسُولِ وَ تَنَاجَوْا بِالْبَرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(9) إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(10) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا
قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا
مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(11)}

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، بخشی از احکام و حقوق و آداب اسلامی را در بر دارد. مسئله سمع، گاهی با اطاعت همراه است، گاهی با عصیان. مؤمنان و اولیای الهی به رهبران الهی عرض می‌کردند: {سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا}. [1] کفار یا منافقان می‌گفتند: {سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا}. [2] گاهی از مجموعه {سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا} با یک عبارت یاد می‌شود، می‌گویند شنیدیم؛ مثل اینکه می‌گوییم ذات اقدس الهی {سَمِيعُ الدُّعَاءِ} [3] است. این {سَمِيعُ الدُّعَاءِ} است؛ یعنی هم این کلمات را می‌شنود و هم اجابت می‌کند. وقتی گفتیم مؤمن، سمیع است و گوش به حرف انبیا می‌دهد؛ یعنی هم می‌شنود از نظر مسائل مادی و هم اطاعت می‌کند. اگر گفتند کافر و منافق نمی‌شنوند، نه یعنی از نظر فیزیکی نمی‌شنود کلمات را می‌شنوند، ولی اطاعت نمی‌کنند می‌گویند: {سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا}. این دو تا لفظ که دو تا مفهوم دارد، گاهی با یک کلمه ادا می‌شود، این {سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا}، گاهی با {سَمِعْنَا} ادا می‌شود. استعمال لفظ در اکثر از معنا، نه تنها جایز است، بلکه واقع است و لطایف ادبی را هم به همراه دارد. اینکه می‌گوییم الله {سَمِيعُ الدُّعَاءِ} است؛ یعنی هم الفاظ را «بما لها من المفاهیم» می‌شنود و هم اجابت می‌کند.

در سوره مبارکه «نساء» این دو گروه مشخص شدند؛ هم آنها که می‌گویند: {سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا}، هم آنها که می‌گویند: {سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا}. آیه 46 سوره مبارکه «نساء» این است: {مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا} ما این حرف‌ها را شنیدیم، ولی اطاعت نمی‌کنیم. {وَ اَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لَيًّا بِالْأَسْنَتِهِمْ وَ طَغْنًا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اَسْمَعُ وَ انْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ}؛ اگر می‌گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم؛ یعنی هم سمع مادی و فیزیکی، هم ترتیب اثر دادن.

بنابراین همان طوری که در آغاز سوره مبارکه «مجادله» آمد که {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زُوجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ}، بعد فرمود: {وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوَرُكُمَا}، این گاهی هم شنیدن مادی را به همراه دارد، هم ترتیب اثر را. {سَمِيعُ الدُّعَاءِ}؛ یعنی هر دو را یکجا بیان کرده است.

پس گاهی انسان می‌گوید: {سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا}، گاهی می‌گویند شنیدیم. اینکه دستور فرمانده را آن شخص در میدان جبهه می‌گویند شنیدیم؛ یعنی هم از نظر فیزیکی شنیدیم، هم اطاعت می‌کنیم. شنیدیم؛ یعنی هم حرف شما به ما رسید، یا نامه شما را خواندم و هم ترتیب اثر می‌دهم. این دو قسمت گاهی با دو لفظ ذکر می‌شود، گاهی با یک لفظ که اینها تنم بحث‌های مربوط به آیه اول است.

اما در جریان نجوا، اصل نجوا کردن در حضور یک عده، ممدوح نیست. چند نفر در یک جا نشستند دو نفر دارند زیر گوش هم مرتب نجوا می‌کنند سخن بگویند، این عده‌ای را می‌رنجاند، مناسب نیست. ادب محفل اقتضا می‌کند که انسان با یکدیگر در جلسات عمومی نجوا نکند.

مطلب بعدی حرفی است که جناب فخر رازی دارد؛ درباره {مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ}، برخلاف حرفی است که دیگران گفتند. دیگران یک تعبیر لطیفی داشتند که در بحث دیروز گذشت. در هر هیأت امنایی، در هر مشورتی، در هر انجمنی به هر حال عدد فرد است نه زوج، برای اینکه اگر اختلاف نظری پیش آمد اکثریتی باشد و اقلیتی. در فرد این اکثریت و اقلیت هست. اما در زوج این نیست آن

وقت جریان سقیفه مطرح شد که گفت من بیش از شش نفر نداشتم؛ البته راه حلّی هم مشخص کرد که اگر اختلاف نظر بود حرف چه کسی را گوش بدهند. اینکه هیأت امنا هیأت مؤسس هیأت مدیره، اینها باید فرد باشند که اختلافی پیش آمده اکثریت و اقلیت داشته باشیم، یک مطلب معقول عرفی است. اما جناب فخر رازی می‌گوید سرّ اینکه قرآن فرد را مطرح کرده است ثلاثه و خمسه و امثال آن را مطرح کرده است، برای اینکه اگر اختلافی پیدا شد یک نفر حاکم و حکم باشد.^[4] اگر یک نفر مثل دیگران یک نظر داشت، آن صلاحیت حکمیت را نداشت و حکمیت او مقبول سایر اعضا نبود، این اثری ندارد.

بنابراین وجه اولی همان است که در هر هیأت امنایی و اینها عدد فرد باشد که اکثریت و اقلیت داشته باشیم ما، نه اینکه این یک نفر داور و حکم و حاکم باشد بین دو نظر، چون خود او در حدّ یکی از اینهاست.

مطلب بعدی آن است که اگر عصیان یا اطاعت جداگانه مطرح شد که می‌گوییم اطاعت خدا و اطاعت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، این معلوم می‌شود که اطاعت خدا به همان احکام الهی برمی‌گردد، اطاعت پیامبرش به آن مسائل رهبری و اداره امور و فرماندهی جنگ و اینها که فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشٍ أَسَافَةً» و مانند اینها. آن‌جا که اطاعت خدا از اطاعت پیامبرش یا عصیان خدا از عصیان پیامبرش جدا نشد، آن در معنای جامع به کار رفته است. در سوره مبارکه «نوح» آیه 21 به این صورت آمده: {قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي}، این {عَصَوْنِي}، جامع بین آن است که آنچه از طرف شما به اینها گفتم اینها گوش ندادند. آنچه به عنوان ولی و راهنما گفتم، اینها گوش ندادند. {إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا}.

اما آیه محل بحث یعنی سوره مبارکه «مجادله»، چون تفصیل قاطع شرکت است، اینکه فرمود اینها نجوایشان {بِالْإِثْمِ} است، زیرا {يَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ}، به سه امر ذکر کردند، معلوم می‌شود که یکی «حق الله» است که احکام الهی است؛ یکی حق مردم است که تجاوز به حقوق مردم است؛ یکی نافرمانی از فرمانده لشکر و فرمانده جنگ و امثال آن است که فرمود: {بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ}، براساس آن اهمیتی که در مدینه این منافقین در اثر کارشکنی داشتند، آیاتی که در سوره مبارکه «مجادله» یا سایر سور مدنی می‌آمد، این مرزها را جدا می‌کرد که اینها مطیع خدا نیستند مطیع پیامبر نیستند. در جریان جنگ احد مستحضرید که حضرت وقتی فرمان داد که باید برویم احد، همه حرکت کردند، ولی یک سوم این مردم که منافق بودند از بین راه برگشتند. رقمشان هم کم نبود، حضرت فرمود ما باید برویم بیرون مدینه بجنگیم نه داخل شهر. اینها چون هم وابسته به مشرکین بودند هم راز و سرّی با مشرکین داشتند. حاضر نشدند بروند در احد که آن حادثه در احد پیش آمد. پس اگر تفصیلی آمد مثل این سوره مبارکه «مجادله» تفصیل قاطع شرکت است. «حکم الله» و «حکم الرسول» از هم جداست. اگر تفصیلی نشد مثل آیه 21 سوره مبارکه «نوح»، حکم خدا و حکم رسول، هر دو یکجا بیان می‌شود.

در آیه نه محل بحث سوره مبارکه «مجادله» فرمود اگر خواستید نجوا کنید: {فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَنفِ}، درباره معصیت خدا و تعدی حق ملت و مردم و نافرمانی فرمانده قوا {وَتَنَجَّوْا بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى}؛ نه تنها معصیت نکنید، بلکه به برّ و تقوا با یکدیگر گفتگو کنید. {وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ}.

پرسش: نجوا مطلقاً مذموم نیست؟

پاسخ: نخیر! نجوا مطلقاً مذموم نیست؛ اما در حضور عده‌ای زیر گوش سؤال میکند شما حالتان چطور است؟ این آهسته دارد می‌گوید من دارو را خوردم و خوب شدم. این پیداست که دیگران هم می‌فهمند که این است؛ اما مرتّب زیر گوش هم در جلسات عمومی مرتّب صحبت بکنند یک عده را می‌رنجاند. مسلمان‌ها یک امر مشترک‌ی بیشتر ندارند. اگر کسی راز و رمزی دارد باید در جای دیگر مطرح کند و گرنه در حضور یکدیگر مرتّب زیر گوش هم چیزی گفتن، به هر حال یک عده را به شک می‌اندازد.

در سوره مبارکه «حجرات» می‌تواند آیه‌اش منطبق باشد بر آیه سوره مبارکه «مجادله». آیه هفت سوره مبارکه «حجرات» این است: {وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ}؛ به زحمت می‌افتید. {وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ} محبوب جامعه و زینت انسان‌ها، همان ایمان است که با آنهاست. {وَوَكَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ}، می‌تواند این مثلث منطبق بشود بر آن مثلثی که در دو جای سوره مبارکه «مجادله» آمده؛ کفر و فسق و عصیان، می‌تواند بر آنها منطبق بشود؛ گرچه فرق مفهومی اینها روشن هست، ولی فرق مصداقی اینها می‌تواند هماهنگ باشد با سوره مبارکه «مجادله».

در دعای روز یازده ماه مبارک رمضان همین سه مطلب آمده که ما را از فسق و عصیان باز دارا این دعای روز یازده ماه مبارک رمضان هم به همین مضمون است.

فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْأَنفِ وَ تَتَنَجَّوْا بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ}، ضامن اجرای احکام و حکم الهی، اعتقاد به مسئله معاد است، چون – معاذالله – اگر معادی در کار نبود، انسان بعد از مرگ مسئول نبود. در قرآن آمده است این طور نیست که مسلمان و غیر مسلمان یکسان باشند: {أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ}؛ [5] اگر – معاذالله – بعد از مرگ خبری نباشد، هر دو می‌شوند معدوم. در حال عدم که فرقی بین مؤمن و کافر نیست. در نشئه عدم وقتی اینها نیستند، وقتی پوسیدند و نیست شدند، دیگر نمی‌شود گفت به یکی جایزه می‌دهند به یکی پاداش می‌دهند، به یکی کیفر! قهراً کافر و مؤمن، عادل و ظالم، می‌شوند یکی. پیام قرآن کریم این است که آیا خوب و بد، ظالم و عادل، مؤمن و کافر یکی هستند؟ یعنی عالم پوچ است؟ عالم باطل است؟ عالم بی‌هدف است؟ {أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ} یا یک حساب و کتابی هست؟ اعتقاد به معاد، ضامن اجراست. اخلاق هم همین طور است. اگر اعتقاد به معاد را – معاذالله – بردارند یا تضعیف بشود، اخلاق ضامن اجرا ندارد. برای چه آدم خوبی باشد؟ برای چه اگر مالی به دست او آمده نگیرد؟ برای چه او مواظب چشم و گوش خود باشد؟ چرا لذت نبرد؟ تنها عاملی که ضامن اجرای اخلاق

است، مسئله معاد است؛ البته معاد به مبدأ برمی‌گردد؛ یعنی اگر دین را برداریم اخلاق ضامن اجرا ندارد. به چه دلیل او آدم خوبی باشد؟ به چه دلیل از لذت صرف نظر کند؟ به چه دلیل از مال مردم صرف نظر کند؟ حالا مال مردم به دست او رسیده، به چه دلیل نگیرد؟ یا با نامحرمی در تماس است چرا بهره نبرد؟ هیچ ضامن اجرایی برای اخلاق نیست، مگر مسئله معاد که آن هم بازگشت به توحید است؛ لذا در غالب اینها اگر همه نباشد، هر جا مسئله احکام الهی و اخلاق الهی و حقوق الهی مطرح شد جریان معاد را ذکر می‌کند برای اینکه این ضامن اجراست. بعد می‌فرماید این گونه از نجوا نه هر نجوایی که «الف» و «لام» آن، «الف» و «لام» جنس باشد، این طور نیست. این نجوایی مصطلح که اشاره کردیم این «من الشیطان» است، برای اینکه مؤمنین را برنجانند. در غالب این سور مدنی از منافقین و توطئه منافقین سخنی به میان آمده است.

یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که آن بیان را سیدنا الاستاد در *المیزان* خوب تشریح کرد که یک وقت هم فرمایش ایشان نقل شد. فرمودند در غالب سور مدنی از نفاق و منافقان سخن به میان می‌آمد، این یک؛ رقم منافقان هم تقریباً یک سوم مردم مدینه بود به شهادت جریان جنگ اُحد، این دو؛ چون هزار نفر حرکت کردند سیصد و اندی برگشتند! پس رقم اینها کم نبود. سوم اینکه اینها دائماً درصدد توطئه بودند؛ یا معصیت خدا را نجوا می‌کردند یا معصیت حقوق مردم را، یا حقوق پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را، این کار را می‌کردند. حتی نهایت بی‌ادبی را اعمال کردند که آیه یازده به بعد سوره مبارکه «نور» جریان اُفک را مطرح کرده است که اینها حاضر نشدند بیت مکرم آن حضرت را مصون نگه بدارند اهانت کردند یک امر بین‌الغی را تهمت زدند. پس اینها این گونه هستند؛ هم در رماندن شتر در قصه تیوک دست از ترور برنداشتند؛ منتها موفق نشدند؛ هم در اهانت کردن به حرم حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم). پس هیچ کاری از منافقان برنیامد که نکنند، رقم اینها هم که سنگین بود، بسیاری از آیات سور مدنی هم درباره منافقین است. بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که بعد از اینکه حضرت رحلت کرد اینها غدیر را فراموش کردند و سقیفه را زنده کردند اصلاً خبری از نفاق و منافقان در مدینه نبود. اینها کجا رفتند؟ یا باید بگویید همه اینها دفعتاً مُردند! اینکه نمی‌شود گفت که این سیصد و اندی نفر یک روزه مُردند. یا بگوییم همه آنها برگشتند توبه کردند مثل سلمان و ابذر شدند، این هم که نیست یا با حکومت ساختند «و هو الحق». فرمود شما تمام این کارشکنی‌هایی که منافقین داشتند چطور بعد از سقیفه دیگر این کارشکنی‌ها نبود؟ چون همه آنها دستشان به حکومت بند شد. یک جمله متنی در *نهج البلاغه* است که این جمله را سیدنا الاستاد در *المیزان* شرح کرده است. این برای آن است که در فاطمیه هر کدام ما یک مجلس عزایی اینها داریم ولی اینها کافی نیست. این خطبه نورانی فدک حضرت امیر درسی یعنی درسی است، اگر کسی ادعا می‌کند که من این خطبه را بدون استاد می‌فهمم خطبه! نه خطابه، آن خطابه را می‌شود کسی که با فقه و اصول و اینها آشنا شد مسئله ارث را و مسئله نحله را و مسئله فدک را خوب حضرت تبیین کرد که بی‌نه برای کیست؟ سوگند برای کیست؟ اینها را کسانی که فقه و اصول خواندند می‌توانند بفهمند؛ اما آن پنج شش سطر خطبه را، نه خطابه! آن را اگر کسی ادعا بکند که من بدون استاد می‌فهمم، بیاید یک امتحانی

بدهد! این است که این خطبه نورانی باید درسی بشود درسی یعنی درسی بشود. خطبه غدیر اصرار شده - الحمدلله - درسی شده، دارند می‌خوانند درس می‌خوانند بحث می‌کنند. این خطبه نورانی هم باید درسی بشود. مرحوم کلینی مستحضرید در این هشت جلد کافی فرمایشی ندارد حدیث نقل می‌کند، در برخی از مطالب احادیث اصول دین، گاهی یک فرمایشی دارند. خیلی پخته است، فرق بین اراده ذاتی و اراده فعلی، یا صفت ذاتی و صفت فعلی چیست؟ این را دارند. وجود مبارک حضرت امیر بار دوم که برگشت آماده کند تا به صفین برسد «استنهض»، خطبه‌ای دارد. مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید حضرت برای بار دوم آماده کرد که برود به طرف صفین، خطبه‌ای خوانده که نیروها را تجهیز کرده. [6] دارد که پدرم و مادرم فدای کسی که از حضرت امیر می‌خواهد یاد کند، خطبه‌ای ایراد کرده که اگر جن و انس جمع بشوند و در بین اینها پیغمبر نباشد، هرگز نمی‌توانند این گونه خطبه بخوانند! می‌دانید کلینی هم اهل غلّ و اینها هم نیست و خودش هم در همان اوّل خطبه‌ای که ایراد کردند که آن روز هم قبلاً هم به عرض شما رسید این خطبه‌اش هفت، هشت صفحه بیشتر نیست. آخرین خط خطبه مرحوم کلینی در کافی این است که «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ» [7] قطب فرهنگی یک ملّت عقل آن ملّت است؛ لذا مرحوم میرداماد در *الرواشح السماویه* این خطبه را جداگانه شرح کرد. حرف اوّل یک ملّت با فرهنگ را عقل می‌زند، چون با عقل خدا ثابت می‌شود، با عقل وحی ثابت می‌شود، با عقل امامت ثابت می‌شود، با عقل قیامت ثابت می‌شود، بعد دلیل نقلی پیش می‌آید. «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ»؛ همین کلینی که قطب فرهنگی یک ملّت را عقل آن ملّت می‌داند، در این قسمت می‌گوید اگر تمام جن و انس جمع بشوند بخواهند خطبه‌ای ایراد کنند همین خطبه «استنهض» که «بأبي و أُمي»؛ یعنی پدرم و مادرم فدای او، درباره حضرت امیر می‌گوید؛ اینها نمی‌توانند چنین خطبه‌ای بخوانند. بعد دلیلش را هم ذکر می‌کند. می‌گوید این شبهه مادّیین را که از دیرزمان چندین قرن مانده بود چه کسی می‌تواند پاسخ بدهد؟ آنها که می‌گویند - معاذالله - خدایی نیست و قیامتی نیست، شبهه‌ای دارند در ازلیت مادّه. می‌گویند شما که می‌گویید خدا هست، خدا عالم را یا «من شيء» خلق کرد یا «من لا شيء». از این دو چیز که بیرون نیست؛ یا از چیزی خلق کرد «من شيء»، یا «من لا شيء». اگر خدا عالم را «من شيء» خلق کرد پس قبلاً ذراتی بودند و خدا نداشتند و خدا از اینها عالم را ساخت. پس می‌شود موجودی بی‌خدا باشد! اگر بگویید عالم را «من لا شيء» خلق کرد، «لا شيء» که عدم است از عدم چیزی ساخته نمی‌شود. رفع نقیضین هم مثل جمع نقیضین محال است. خدا عالم را از چه خلق کرد؟ این شبهه ازلیت عالم که از چندین قرن چند هزار سال بود در همه آکادمی‌ها. گفت این را علی بن ابیطالب پاسخ داد و آن جمله را هم می‌گوید. اصرار ما این است که این جمله‌ای که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) از خطبه حضرت امیر می‌گوید این خطبه پاسخ آن شبهه هست، عین این جمله را وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) در خطبه فدکیه 25 سال قبل از خطبه علی بن ابیطالب این را فرمود. حالا ببینید زهرا کیست! چون آن وقتی که حضرت وارد مسجد شد و خطبه فدکیه را ایراد کرد، تا حضرت امیر جنگ صفین و اینها را تجهیز کرد، 25 سال فاصله شد. آن جمله نورانی این است که کلینی می‌خواهد که بفهمد. وجود

مبارک فاطمه(سلام الله علیها) در همین اوّل خطبه فدکیه دارد: «الحمد لله الذي خلق الاشياء لا من شيء»، این یعنی چه؟ یعنی شما که دارید اشکال می‌کنید باید بفهمید نقیض «من شيء»، «من لا شيء» نیست، چون هر دو می‌شود وجودی. نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «من لا شيء». این را یک زهرا می‌خواهد بفهمد. شما همین شبهه را با خیلی‌ها در میان بگذارید ببینید که می‌مانند، چون خیلی از علما ماندند. فرمود: «خلق الاشياء لا من شيء»، نه «من لا شيء». اگر «من شيء» بود بله اشکال وارد بود معلوم می‌شود که قبلاً ذراتی بود و خدا این ذرات را جمع کرد و این عالم را ساخت. اگر «من لا شيء» بود باز اشکال وارد بود، برای اینکه عدم چیزی نیست که آدم عدم را جمع و جور بکند و آسمان را بسازد، ولی نقیض «من شيء»، «من لا شيء» نیست، چون هر دو موجب است. «نقیض کلّ رفع أو مرفوع»؛ [8] نقیض هر شیئی سلب آن است. نقیض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «من لا شيء»، این در خطبه نورانی حضرت زهراست. 25 سال قبل از اینکه حضرت امیر آن خطبه را بخواند، فاطمه(سلام الله علیها) خوانده است. «الحمد لله الذي خلق الاشياء لا من شيء» و همین در خطبه نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه در هنگامی که بار دوم خواست جریان صفین را تجهیز کند گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الْمُتَفَرِّدِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانِ». [9] بعد کلینی که خدا غریق رحمتش کند! حرفی زده که این حرف بعدها باعث شد که صاحب شرح نهج البلاغه ابی‌الحدید معتزلی این چنین حرفی را بزند. ابن ابی‌الحدید معتزلی البته نه در این حد از فکر کلینی بود، در وصف یکی از خطبه‌های نورانی حضرت امیر آن‌جا دارد که من این خطبه را نه این خطبه صفین را؛ یک خطبه دیگری است که تقریباً جزء اواخر خطبه‌های حضرت امیر در نهج البلاغه است که بعدش {أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ} [10] را ظاهراً قرائت کردند اوصاف برزخ و برزخیان را حضرت در آن خطبه بیان کرد. ابن ابی‌الحدید در شرح آن خطبه می‌گوید که من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزار بار این خطبه را خواندم و هر بار این خطبه نورانی را می‌خواندم «أحدثت فيه موعظة و كرامة»؛ هر باری که می‌خواندم یک مطلب تازه‌ای می‌فهمیدم. بعد می‌گوید همان طوری که قرآن سوری دارد که در بعضی از آن سور آیات سجده‌دار هست، که اگر کسی بخواند مثلاً سجده واجب دارد، شعرا هم نزد خودشان چنین چیزی داشتند که به هر حال می‌فهمیدند قرآن چه می‌گوید، اگر این خطبه را نزد شعرا و ادبا بخوانند این خطبه علی در بین سایر خطب سجده واجب دارد، ادیبان می‌فهمند. این حرف را من به مرحوم علامه عرض کردم که این مبالغه نیست؟ خطبه حضرت امیر سجده داشته باشد یعنی چه؟ فرمود نه! مبالغه نیست، برای اینکه همان مطلب قرآن را اینجا بیان کرده است، در حقیقت سجده برای آیات قرآن کریم است. فرمود اگر یک وقت درباره ائمه، کلمات ائمه، چیزی گفتند، این وصف به حال متعلّق موصوف است. آیات قرآن سجده دارد، حالا آن چهار آیه سجده واجب دارد، خیلی از آیات است که سجده مستحب دارد. فرمودند نه، مبالغه نیست.

مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در همان جلد اول کافی «باب جوامع التوحید» این فرمایش را دارند. این فرمایش را که همه انسان‌ها جمع بشوند «و لیس فیهم نبی و لا ولی» [11] نمی‌توانند این را بیاورند صدر المتألهین می‌گوید ای کاش کلینی این جمله را اضافه می‌کرد! که اگر در بین اینها انبیای اولوالعزم هم بودند نمی‌توانستند مثل علی حرف بزنند. بله، انبیای بزرگ الهی اگر بودند مثل

ابراهيم و موساي کليم و عيساي مسيح اينها اگر بودند نمي توانستند؛ اما از انبياي ديگر بعيد است که چنين چيزي ساخته باشد «لو کان لبان». همين جمله نوراني در خطبه فدکيه حضرت زهرا(سلام الله عليها) هست. حالا شما ضمن عزاداري اين ايام فاطميه اين را مطالعه مي کنيد که آن استدلال قابل فهم است؛ استدلالی که «أَتَرْتُ أَبَاكَ وَ لَا أَرْتُ أَبِي» [12] اين در آن هست، بعد هم اشکال مي کند شما از «ذو اليد» بيته مي خواهي؟ به من مي گويي شاهد بياور؟ اين در فروعات بعدي است به حضرت عرض کردند که تو بيته بياور!

پرسش: «لا من شيء» يعني چه؟

پاسخ: «لا من شيء»؛ يعني {بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} [13] است؛ يعني هيچ چيز! چيزي که سابقه ندارد «من شيء» نيست، بديع است. «بديع»؛ يعني نوآور، چيزي در عالم نبود و او همه را ابداع کرد، او {بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} است. مُبدع است، نوآور است. بعد به بساط همه هم خاتمه مي دهد. يکي از اسماي حُسنای ذات اقدس الهي اين است که او نوآور است. عدم محض، بعد چيزهايي ايجاد کرد. نقيض «من شيء»، «لا من شيء» است، نه «من لا شيء». «من لا شيء» که مي شود موجب. ايجاب که نقيض ايجاب نيست. نقيض «من شيء»، «لا من شيء» است. در نهج البلاغه همين طور است. 25 سال قبل از نهج البلاغه خطبه نوراني حضرت زهرا(سلام الله عليها) است اين مي شود فاطمه!

پرسش: ...

پاسخ: خيلي! اين يکي مي شود بديع، آن يکي مي شود خالق. خالق را مي گویند از اجزاي «خلق» و «خَلَقَهُ» و تکه پاره شده، کسي چيزي درست بکند مي شود خالق. اول او {بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} است، {فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} [14] است، «بارئ السماوات و الارض» است، بعد «خالق السماوات و الارض» است. اين اوصافي که ذات مقدس حضرت گاهي اينها را ترتيب هم ذکر مي کند که خلقت در آخر قرار مي گيرد، براي اينکه خلقت بايد چيزي باشد اين را جمع و جور بکند صورت به آن بدهد. مصور بودن، خالق بودن، بعد از باری بودن است؛ آنها بعد از فاطر بودن است، آنها بعد از {بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} بودن است.

پرسش: ... در هر دو که حالت نبودن عالم هست.

پاسخ: نه، «من لا شيء» يعني چيزي بود از او ساخت. «من لا شيء»؛ يعني از چيزي بود که حالا آن صورتی نداشت ارزشی نداشت قدرتی نداشت قیمتی نداشت. اين «مِنْ» تبعيضي يا «مِنْ» نشويه، از جاي وجودي حکايت مي کند. مي گوید «منه»؛ از او. او بايد چيزي باشد. از عدم که شروع نمي شود. گذشته از اينکه نقيض «من شيء»، «من لا شيء» نيست؛ نقيض «من شيء»، «لا من شيء» است؛ اگر «من شيء» بود، اين «مِنْ»، «مِنْ» نشويه است؛ يعني از جايي پيدا شده است، پس معلوم مي شود که قبلاً سابقه داشت. عظمت اين خطبه آن جا مشخص مي شود.

مرحوم کلینی چون دو قسمت برای این چهارده معصوم (علیهم السلام) ذکر می‌کند: یکی موالید اینها؛ دیگری تاریخ اینها. ایشان نقل می‌کند که جبرئیل (سلام الله علیه) بعد از رحلت حضرت بر وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) نازل می‌شد به صورت «کان» دارد که این نزول مستمر را می‌رساند، «وَوَکَانَ»، این «کان» نشان می‌دهد که یک بار و دوبار جبرئیل (سلام الله علیه) نیامده است. بین رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا رحلت زهرا (سلام الله علیها) «وَوَکَانَ یَأْتِیَهَا»؛ [15] مکرر می‌آمد، مطالبی را می‌گفت وجود مبارک حضرت استماع می‌کرد بعد به وجود مبارک حضرت امیر می‌گفت املا می‌کرد و وجود مبارک حضرت امیر هم یادداشت می‌کرد، شده مصحف فاطمه. اینها را ما فقط با اشک خلاصه نکنیم. فهمیدن کمتر از گریه کردن ثواب ندارد. حالا همین آیه یازده سوره مبارکه «مجادله» که امروز خواندیم، ولی به تفسیرش نرسیدیم، فرمود اگر ما به یک آدم عادی یک درجه می‌دهیم، به عالم چندین درجه می‌دهیم: {يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ}، این {دَرَجَاتٍ} منصوب است که نصبش به جَر است. برای دو تا مطلب: یکی بالصرّاحه یکی بالتلّوین. آنکه بالصرّاحه است فرمود عالم درجاتی دارد. غیر عالم رفعتش به چیست؟ {يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ}، چقدر؟ ذکر نشده است، چون «و حذف ما یُعَلِّم منه جائز»، تمییز جمله دوم ذکر شده، تا تمییز جمله اول معلوم بشود. {يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ}، تمییز ذکر نشده است. جمله دوم: {وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ}؛ یعنی «یرفع الله الذين اوتوا العلم» چه چیزی؟ {دَرَجَاتٍ}. این {دَرَجَاتٍ} تمییز جمله دوم است، آن «درجۀ» که یک دانه است، تمییز جمله اولی است؛ یعنی مؤمن غیر عالم یک درجه دارد، مؤمن عالم چندین درجه. هر دو در عزای حضرت زهرا (سلام الله علیها) شرکت می‌کنند؛ اما یکی خطبه او را می‌فهمد و بحث می‌کند، یکی آن آتش زدن را فقط درک می‌کند و گریه می‌کند. فاصله خیلی است! حالا چرا ما آن بالایی را نرویم؟ دو نحوه می‌شود از فاطمه بهره برد: یکی خطبه فدکیه آن حضرت را درسی کرد بعد گریه کرد؛ یکی فقط گریه کرد؛ دو نحو است. و خدا هم فرمود تا می‌توانید ترقی کنید، بروید بالا. اول به شما درجه می‌دهند بعد خودتان درجه می‌شوید. این آیه سوره مبارکه «انفال» و «آل عمران» که قبلاً گذشت. در «آل عمران» و «انفال» این دو تا آیه دو تا پیام دارد: یکی اینکه فرمود: {لَهُمْ دَرَجَاتٌ}، [16] یک وقت است که وقتی بالا رفتند بالا رفتند بالا رفتند می‌فرماید: {هُمْ دَرَجَاتٌ}، [17] دیگر «لام» نیست، نه اینکه «لام» محذوف است. خود این آقا می‌شود درجه. چطور آن ظالم می‌شود هیزم، این نشود درجه؟ اگر ظالم: {وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَأَنَّهُمْ لِبُجْهَتِهِمْ حَطَبًا}؛ [18] خود این نشود روح و ریحان؟ چرا نشود؟ آنجا مگر «لام» در تقدیر است؟ آنجا مگر «علی» و «فی» و اینها در تقدیر است؟ نخیر! خودش گر می‌گیرد. اینجا هم اگر مقربین بود، {جَنَّةٌ نَّعِیمٌ}؛ [19] است، روح و ریحان است، خودش درجه است آنکه به این معارف بار نیافت، می‌گوید «لام» در تقدیر است. اگر «لام» تقدیر بود، آن را در سوره «آل عمران» می‌گفت چرا یکجا را {لَهُمْ} می‌گوید یکجا را {هُمْ} می‌گوید؟ فرق است بین دو نحوه بهره‌برداری کردن از فاطمیه حضرت زهرا (سلام الله علیها): یکی آن روایاتی که جبرئیل می‌آید و مطالب را می‌گوید و می‌خواند و گریه می‌کند و لو کسی برایش مدّاحی نکند؛ یکی تا کسی برایش دو تا مدّاحی نکند گریه نمی‌کند. خیلی فرق است! فرمود شما می‌توانید این

گونه باشید، چرا حالا آن طوری هستید؟ اگر درجات برای انسان ممکن است، چرا به درجه واحده اکتفا کند؟

«و الحمد لله رب العالمين»

[1]. سوره بقره، آیه 285؛ سوره نساء، آیه 46؛ سوره مائده، آیه 7؛ سوره نور، آیه 51.

[2]. سوره بقره، آیه 93؛ سوره نساء، آیه 46.

[3]. سوره آل عمران، آیه 38.

[4]. التفسیر الکبیر، ج 29، ص 490.

[5]. سوره قلم، آیه 35.

[6]. الکافی (ط _ الإسلامية)، ج 1، ص 134.

[7]. الکافی (ط _ الإسلامية)، ج 1، ص 9.

[8]. شرح المنظومة، ج 1، ص 256.

[9]. الکافی (ط _ الإسلامية)، ج 1، ص 134.

[10]. سوره تکوین، آیه 1.

[11]. الکافی (ط _ الإسلامية)، ج 1، ص 136.

[12]. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج 1، ص 265.

[13]. سوره بقره، آیه 117؛ سوره انعام، آیه 101.

[14]. سوره ابراهیم، آیه 10.

[15]. الکافی (ط _ الإسلامية)، ج 1، ص 458.

[16]. سوره انفال، آیه 4.

[17]. سوره آل عمران، آیه 163.

[18]. سوره جن، آیه 15.

[19]. سوره واقعه، آیات 88 و 89.

